

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال نهم، شماره ۳۳، پاییز ۱۳۹۵
صفحات: ۱۸۰-۱۶۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۵؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۵/۱۰

بررسی مقایسه‌ای نقش سیاست دو ستونی آمریکا در سیاست خارجی ایران و عربستان در دوره پهلوی دوم

دکتر مجید گلپور* / پریسا خراسانی اسمعیلی**

چکیده

حوزه‌ی خاورمیانه و به خصوص خلیج فارس در طول جنگ سرد برای معادلات بین‌المللی ایالات متحده از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. وجود ذخایر نفتی از یک سو و تلاش شوروی جهت نفوذ در این منطقه‌ی استراتژیک دلایل اصلی اهمیت آن برای آمریکا بود. لذا ایالات متحده از استراتژی‌های مختلفی جهت حفظ این منطقه در مدار بلوک غرب استفاده کرد. اما آنچه که در دهه‌ی ۷۰ مورد توجه ایالات متحده قرار گرفت واگذاری امنیت منطقه‌ی خلیج فارس به قدرت‌های منطقه‌ای به نام ایران و عربستان بود که این مساله در چارچوب دکترین دوستونی نیکسون طراحی شد. دکترین نیکسون به صورت مستقیم سیاست خارجی ایران و عربستان را تحت تأثیر قرار داد که پژوهش حاضر در پی بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی این دو کشور تحت تأثیر استراتژی دوستونی نیکسون می باشد. براین اساس سؤال اصلی پژوهش این است که سیاست دو ستونی نیکسون چه جهت‌گیری‌های متفاوتی و متشابهی را برای سیاست خارجی ایران و عربستان رقم زده است؟ فرضیه‌ی تحقیق این است که این دکترین موجب سیاست کنشی و فعال امنیتی ایران و در مدار غرب شد و عربستان را اگرچه در مدار غرب قرار داد اما صرفاً مبنای مالی امنیت منطقه‌ی مد نظر بود.

کلیدواژه‌ها

جنگ سرد، خلیج فارس، دکترین نیکسون، ایران، عربستان.

majid_golparvar@yahoo.com
Parisa200455@yahoo.com

* استادیار گروه علوم سیاسی، واحد بافت، دانشگاه آزاد اسلامی، بافت، ایران
** دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد بافت، دانشگاه آزاد اسلامی، بافت، ایران

مقدمه

پس از جنگ جهانی دوم، شکست آلمان و متحدین از یک سو و هزینه‌هایی که کشورهای اروپایی ناشی از جنگ به بار آوردند از سویی دیگر باعث شد که ایالات متحده که از فضای جنگ به دور بود و همچنین شوروی که تا اروپای شرقی پیشروی کرده بود به عنوان دو ابر قدرت دوران پس از جنگ قد علم نمایند. لذا پس از جنگ زمینه برای رقابت و تقابل دو ابر قدرت تحت لوای دو ایدئولوژی^۱ منازعه آمیز فراهم گشت. در یک سو بلوک شرق به رهبری شوروی و در سوی دیگر بلوک غرب و به رهبری ایالات متحده قرار گرفت. این وضعیت مبتنی بر یک جهان دو قطبی^۲ بود که سایر بازیگران بین‌الملل را در امتداد هر یک از دو قطب قرار می‌داد. برخی از بازیگران نیز می‌توانستند در هیچ جناحی قرار نگرفته و سیاست مستقلی را اتخاذ نمایند. لذا هریک از دو ابر قدرت شروع به ایجاد حلقه‌های متحدین و مناطق نفوذ کردند تا از این طریق ضمن حفظ منافع خود در حوزه‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی، به گسترانیدن ایدئولوژی خود در دنیا نیز مبادرت ورزند.

یکی از حوزه‌های نفوذ و مناطقی که به لحاظ استراتژیک برای دو ابر قدرت اهمیت داشت خاورمیانه و به خصوص حوزه‌ی خلیج فارس بود. بر این اساس بود که در این حوزه‌ی جغرافیایی نیز دو ابر قدرت در پی ایجاد مجموعه‌ای از کشورهای متحد و هم‌پیمان جهت مقابله با بلوک مخالف بودند. حوزه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس برای ایالات متحده‌ی آمریکا نه تنها به لحاظ رقابت با شوروی بلکه به خاطر وجود منابع نفتی از اهمیتی اساسی برخوردار بود. لذا این مساله باعث شد که این حوزه در اولویت سیاست خارجی آمریکا قرار گیرد به نحوی که از همان اوایل جنگ سرد^۳ شرکت‌های آمریکایی در پی نفوذ در این منطقه برآمدند. در دوران جنگ سرد ایالات متحده جهت حفظ منطقه از استراتژی‌های گوناگونی از جمله سد نفوذ^۴، بازدارندگی^۵ و... استفاده کرد. اما در دوره‌ی نیکسون^۶ به خاطر برخی از مسائل از جمله هزینه‌ی ناشی از جنگ ویتنام و خروج انگلیس از حوزه‌ی خلیج فارس، سیاست «دوستونی» را اعمال نمود. استراتژی دوستونی آمریکا از طرح نیکسون و کسینجر مبنی بر اینکه متحدین آمریکا بار اصلی دفاع از

1. Ideology
2. bipolar
3. Cold war
4. Containment
5. Deterrent
6. Richard Milhous Nixon

منطقه را خود به عهده گیرند و ایالات متحده به عنوان مکمل تنها در مواقع نیاز کمک خواهد کرد نشئت می‌گرفت (Tucker, 2008:1496). به هر حال سیاست دوستونی آثار و طبقات خاصی را برای کشورهای منطقه و به ویژه عربستان و ایران در برداشت. پژوهش حاضر در پی آن هست تا به بررسی این مساله بپردازد که سیاست دوستونی که در دوره‌ی نیکسون اعمال گردید چه آثاری برای سیاست خارجی دو کشور عربستان و ایران داشت. به منظور بررسی این موضوع به یک تحلیل مقایسه‌ای از سیاست خارجی دو کشور پرداخته می‌شود و نشان داده می‌شود که سیاست خارجی دو کشور تحت تأثیر دکترین دو ستونی چگونه بوده است و چه اصول و مبانی داشته است؟

۱. خاورمیانه و جنگ سرد

جنگ سرد وضعیتی است که پس از جنگ جهانی دوم بر فضای روابط بین‌الملل حاکم گردید و دو ابر قدرت شوروی و آمریکا را با دو ایدئولوژی متفاوت لیبرالیسم^۱ و کمونیسم^۲ در مقابل هم قرار داد. پس از جنگ دوم جهانی آرایش قدرت‌های بزرگ به گونه‌ای بود که تنها دو قدرت بزرگ باقی ماند. در واقع تحلیل رفتن منابع انگلیس در دو جنگ جهانی این کشور را از رده‌ی قدرت‌های بزرگ خارج می‌کند، آلمان تقسیم می‌شود و ژاپن نیز تحت سیطره‌ی آمریکا قرار می‌گیرد و لذا تا دهه‌ی ۱۹۵۰ عملاً نظامی دوقطبی شکل می‌گیرد (بوزان، ۱۳۹۰: ۷۱). در این دوران ایالات متحده بر آن بود که به عنوان نماینده‌ی جهان آزاد، ارزش‌های لیبرالی را در سرتاسر دنیا بسط دهد و از طرفی نیز شوروی به دنبال القای ایدئولوژی خود به همه‌ی نقاط دنیا بود و لذا از جنبش‌های کمونیستی در جهان حمایت می‌کرد. بر این اساس بود که ایالات متحده سیاست محدودسازی جهانی اتحاد شوروی را دنبال کرد و شبکه‌ی توافقیها و اتحادهای خود را به آسیا گسترش داد و به این ترتیب در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ ایالات متحده، شوروی را با زنجیره‌ای از پایگاه‌های هوایی و موشکی که از آن‌ها می‌توانست خاک این کشور را هدف کلاهک‌های هسته‌ای قرار دهد محاصره کرده بود. در مقابل، روسیه شوروی می‌توانست با حمله به اروپای غربی همپیمان و متحد استراتژیک آمریکا، به این تهدیدات پاسخ دهد (ادیبی، ۱۳۷۸: ۶۱).

1. Liberalism
2. Communism

یکی از حوزه‌های تنش‌ها و جدال‌های دو ابر قدرت در جنگ سرد، قاره‌ی آسیا بود که در واقع این قاره به عرصه‌ی تخاصم اهداف و تمایلات دو ابر قدرت بدل گشت. جنگ سرد در آسیا به منازعات واقعی بدل شد. در ژوئن ۱۹۵۰ تلاش شوروی جهت یک حکومت کمونیستی در کره‌ی شمالی زمینه را برای مداخلات آمریکا فراهم نمود و دو ابر قدرت را در آسیا در مقابل هم قرار داد. نتیجه‌ی آن تقسیم کره در مدار ۳۸ درجه به دو جهان کمونیستی و لیبرالی بود (پالمر، ۱۳۹۲: ۱۵۴۸-۱۵۴۷). از این پس شاهد شکل‌گیری جنگ‌های نیابتی بین دو ابر قدرت در بسیاری از مناطق جهان و به خصوص آسیا هستیم. اما خاورمیانه نیز در معادلات استراتژیک دو ابر قدرت از جایگاهی اساسی برخوردار بود و در خاورمیانه وضعیت آرایش نیروها مطابق تمایلات شوروی و آمریکا شکل گرفته بود. چنان‌چه اشاره گردید ساختار توزیع قدرت در این دوره ساختار دو قطبی انعطاف‌پذیر بود. در ساختار دو قطبی منعطف برخلاف دو قطبی متصلب اگرچه معمولاً بازیگران دیگر به سمت یکی از دو بلوک گرایش می‌یابند اما امکان سیاست مستقل و مانور نیز برای آن‌ها وجود دارد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۱۱۸). در واقع آرایش متقابل نیروهای محوری به بازیگران منطقه‌ای فرصت می‌داد تا از طریق اتحاد و ائتلاف و گاه بی‌طرفی بتوانند در تأمین منافع و افزایش قدرت خود تا حدی موفق باشند. وجود این بازیگران رقیب و قطب‌های قدرت جهانی، به کشورهای خاورمیانه این امکان را می‌داد که با استفاده از قواعد حاکم بر بازی بین‌المللی به سیاست‌های مانور دست بزنند و با اتحاد با یکی از قدرت‌های رقیب، موجودیت خود را در برابر دشمنان و مخالفان خود تأمین کنند. به همین خاطر بود که کشورهای خاورمیانه‌ای در این دو قرن به‌نوعی به یکی از طرف‌های درگیر سیاست‌های بین‌المللی وابسته شدند. کشورهای خاورمیانه‌ای از این طریق می‌توانستند با این کار منافع خود را نیز تأمین کنند و با دشمنی تمام‌عیار بازیگران محوری نظام جهانی روبرو نشوند (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۷). به هر حال در خاورمیانه آرایش بازیگران به این صورت بود که ایران و عربستان به سمت ایالات متحده گرایش یافتند و مصر، عراق و سوریه از همپیمانان شوروی بودند. همچنین شوروی در این دوره تحقق اهداف سیاست خارجی خود را از طریق حمایت از جنبش‌های کمونیستی پیش می‌برد. به‌عنوان مثال شوروی از حزب توده در ایران و حزب بعث در عراق و سوریه حمایت می‌کرد و همچنین حمایت‌های لازم را از جنبش کمونیستی یمن جنوبی به عمل آورد. این مسائل نشان‌دهنده‌ی اهمیت خاورمیانه برای دو ابر قدرت در این دوران می‌باشد که آرایش دولت‌ها در این منطقه را به شکل خاصی سوق داد. این مساله

باعث شد که هریک از قدرت‌های منطقه نیز جهت تأمین منافع خود به یکی از دو بلوک گرایش یابند و در ترتیبات امنیتی و منطقه‌ای بلوک خود قرار گیرند. در ادامه بحث به بررسی سیاست خارجی ایالات‌متحده در این دوران نسبت به خاورمیانه خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه سیاست خارجی و تمایلات آمریکا در خاورمیانه به سیاست خارجی دو کشور عربستان و ایران شکل داد. در واقع به‌طور مشخص ما تأثیر سیاست دوستونی نیکسون بر سیاست خارجی عربستان و ایران را بررسی می‌کنیم و به این سؤال پاسخ می‌دهیم که این سیاست آمریکا چه تأثیری بر سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان داشته است؟

۲. سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در جنگ سرد

ماهیت سیاست خارجی آمریکا نسبت به خاورمیانه در جنگ سرد عمیقاً از روابط و برخورد این کشور با شوروی از یک‌سو و منافع مربوط به منابع نفتی از سوی دیگر نشئت می‌گیرد و اصل جهت دهنده به سیاست خارجی آمریکا در این زمان تقابل با شوروی و تلاش برای القای ارزش‌های لیبرالی به سراسر دنیا و حفظ منابع نفتی می‌باشد. بنابراین اولین نشانه‌های سیاست خارجی آمریکا در این دوران را می‌توان در رفتار ترومن^۱ پس از جنگ جهانی دوم مشاهده نمود. ترومن که نه تجربه و مهارت‌های دیپلماتیک و نه اعتمادبه‌نفس و دورنگری‌های روزولت^۲ را داشت، یک ضد کمونیست تمام‌عیار بود و شوروی را به اندازه آلمان نازی خطرناک می‌دانست. ترومن که خود یک کمونیست‌ستیز بود، توسط تعدادی از نظامیان افراطی مانند جورج مارشال^۳ (رئیس ستاد ارتش) جیمز فورستال^۴ (وزیر نیروی دریایی) و ژنرال لاشس دی کلی^۵ (فرمانده نیروهای نظامی آمریکا در آلمان) و همچنین جیمز بیرنس^۶ (وزیر امور خارجه) و اعضای نیرومند جمهوری خواه کنگره مانند سناتور جوزف مک کارتی^۷ و سناتور آرتور واندنبرگ^۸، طرح بازسازی ساختارهای امنیتی و نظام امنیت ملی آمریکا را در دستور کار خود قرار داد (امجد، ۱۳۸۳: ۹-۸).

1. Harry S. Truman
2. Franklin Delano Roosevelt
3. George Catlett Marshall,
4. James Forrestal
5. general lashes dikili
6. James F Byrnes
7. Joseph Raymond "Joe" McCarthy
8. Arthur H. Vandenberg

تلاش‌های ایالات‌متحده برای مقابله با آرمان‌های جهانی شوروی بود. طرح مارشال و اصل چهار که توسط ترومن مطرح گردید یکی از اصول اساسی سیاست خارجی آمریکا در این دوران است. به دلیل گسترش نفوذ کمونیسم در اروپای شرقی و بالکان، کمربند سرخی به وجود آمده بود که بیم آن می‌رفت تا آسیا نیز امتداد یابد. شکست سنگین ژاپن از آمریکا، آسیا را منطقه‌ای سهل‌الوصول ساخته بود و کشورهای توسعه نیافته آسیایی، که بسیاری از آن‌ها شاهد جنبش‌های ضد استعماری و استقلال طلبانه در پایان جنگ جهانی دوم بودند، می‌توانستند محیط مناسبی برای رشد کمونیسم محسوب شوند (قرشی، جمیری، ۱۳۸۷: ۷۴).

این مسائل موجب شد تا طرح مارشال و اصل چهار ترومن جهت مقابله با خطر کمونیسم ارائه شود. در واقع هدف طرح مارشال پشتیبانی از ابتکارات اروپایی جهت احیای اقتصاد تولید بود تا اروپاییان با احساس بر خورداری نسبی از رفاه و آسایش مادی و معنوی (مساعدت‌های مالی و تکنولوژیکی، آرامش روحی و اعتماد به نفس) خود نیز برای سالم‌سازی اقتصادی و ایجاد ثبات سیاسی در اروپا مشارکت کنند (ایمانی، ۱۳۷۸: ۲۰). این طرح به کشورهای اروپایی کمک می‌کرد تا در جهت یک اقتصاد لیبرالی گام بردارند و ثبات و امنیت در اروپا شکل گیرد و از طرفی نیز ایالات‌متحده نیز به هدف اصلی خود در سیاست خارجی که ایجاد یک سیستم اقتصادی بازار و لیبرالی بود نیز می‌رسید و از این طریق با نفوذ ایدئولوژی کمونیسم در اروپا نیز مقابله می‌شد. اما جلوه‌ای از سیاست خارجی آمریکا در این دوران نیز مربوط به کشورهای خاورمیانه است و از این طریق است که سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه نیز شکل می‌گیرد. ایالات متحده در این دوران در پی این بود که هر چه بیشتر منافع خود را در خاورمیانه حفظ نموده و از نفوذ شوروی در این منطقه ممانعت به عمل آورد، به خصوص این مساله با اهمیت یافتن منابع نفتی برای اقتصاد آمریکا از اهمیت بیشتری برخوردار گشت. لذا اصل چهار ترومن نخستین زمینه‌های نفوذ و تسلط آمریکا بر خاورمیانه را فراهم ساخت، هر چند که نیروهای نظامی آمریکا جهت کمک به شوروی وارد خاورمیانه شده بودند و در حوزه‌های نفتی عربستان نیز حضور داشتند. ترومن در سال ۱۹۴۸ م، برای دومین بار به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد. وی در نطق افتتاحیه‌اش که در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ ایراد کرد، مبانی جدید سیاست خارجی خود را که قرار بود مبانی سیاست خارجی آمریکا را برای سه دهه متوالی تشکیل دهد، بیان کرد. یکی از این اصول مربوط به اجرای برنامه‌ای برای رشد علمی، صنعتی و پیشرفت کشورهای توسعه نیافته بود. آمریکا قصد داشت در ادامه سیاست بازدارندگی شوروی و به منظور مقابله

با گسترش کمونیسم، کمک‌های اقتصادی و فنی را به کشورهایی که مورد توجه شوروی بودند روانه کند تا به مردم این کشورها ثابت کند بدون توسل به کمونیسم نیز می‌توان جوامع توسعه نیافته را دگرگون کرد (همراز، ۱۳۷۸: ۸۳). لذا یکی از کشورهایی که در این دوره مورد توجه ویژه‌ی آمریکا قرار گرفت کشور ایران بود که به خاطر مرزهای طولانی که با شوروی داشت می‌توانست مورد نفوذ شوروی واقع شود. عربستان سعودی نیز در این زمان بیشتر به خاطر منابع نفتی مورد توجه ایالات متحده قرار گرفت و از حمایت‌های این کشور برخوردار گردید. در ادامه به بررسی این مساله خواهیم پرداخت که چگونه تمایلات آمریکا در خاورمیانه به سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان جهت داد.

۳. آمریکا و سیاست خارجی ایران و عربستان در جنگ سرد

چنان چه اشاره گردید به دلیل رقابت ایدئولوژیکی و منافع مربوط به نفت، خاورمیانه از اهمیتی اساسی برای آمریکا برخوردار گشت و لذا از میان کشورهای خاورمیانه نیز ایران و عربستان برای این کشور دارای جایگاهی اساسی بودند. ایران از منابع نفتی برخوردار بود و در طول جنگ و پس از آن ایالات متحده در پی تسلط بر این منابع برآمد که بالاخره پس از کودتای ۲۸ مرداد به این هدف دست یافت. از جمله کشورهایی که طی جنگ جهانی دوم جهت کمک به متفقین خاک ایران را اشغال کرد آمریکا بود که برای این کشور علاوه بر کمک به شوروی و منافع متفقین، به مرور زمان منابع نفتی ایران نیز حائز اهمیت گردید. اگرچه در راستای گرایش به نیروی سوم ایران قبل از جنگ نیز همکاری‌هایی را برای واگذاری امتیاز نفتی به آمریکا داشت و موفقیت‌های چندانی در این زمان حاصل نشد اما در طی سال‌های جنگ جهانی دوم نیز، علاوه بر حضور نیروهای آمریکا در ایران، شرکت‌های نفتی آمریکا در جستجوی امتیازات نفتی بودند. در این زمان دولتمردان آمریکا که به اهمیت نفت بیشتر از هر زمان دیگری پی برده بودند، از شرکت‌های نفتی کشورشان حمایت می‌کردند؛ چنانکه وزارت امور خارجه آمریکا در پاسخ کمپانی استاندارد و اکیوم^۱ که نظر آن وزارت را در مورد امتیاز نفت ایران جویا شده بود، نوشت: «دولت آمریکا بسیار خوشوقت خواهد شد که کمپانی‌های نفتی آمریکا بتوانند از هر امکانی برای توسعه و بهره‌برداری منابع نفتی در هر کجا که ممکن باشد، استفاده نمایند.» در این برهه دولت آمریکا به خاطر عهده‌داری تأمین نیازهای نفتی و صنعتی

1. Standard Vacuum Oil Company

متفقین، نیاز شدیدی به نفت داشت. از این رو دولت آن کشور با علاقه وافر به کسب امتیاز نفتی، به سفیر خود در تهران دستور داد هرگونه حمایت لازم را از کمپانی نفتی استاندارد واکسیوم به عمل آورد (شیخ نوری، ولی پور، ۱۳۸۵: ۲۸). طی گزارشی که در سال ۱۹۴۶ کلارک کلیفورد مشاور ویژه کاخ سفید به ترومن ارائه داد در مورد خطر شوروی جهت تسلط بر منابع نفتی خاورمیانه و به خصوص ایران هشدار می‌دهد (p. Leffler, arnewestad, 2010: 495).

خطر شوروی نیز مساله‌ی دیگری بود که ایران را برای آمریکا پر اهمیت جلوه داد. ایران دارای مرزهای زیادی با شوروی بود و شوروی نیز بارها در خاک این کشور دخالت کرده بود. این مساله باعث هراس آمریکا شد و یکی از دلایلی که آمریکا را در سرنگونی مصدق مصمم ساخت خطر نفوذ حزب توده بود. به هر حال ایالات متحده پس از کودتای ۲۸ مرداد عملاً تسلط خود را بر ایران اعمال نمود که به هر دو خواسته‌ی این کشور تحقق بخشید: یکی تسلط بر منابع نفت ایران و دوم مقابله با شوروی. بنابراین سیاست خارجی ایران در این دوره تحت الشعاع منافع آمریکا قرار گرفت و محمدرضا شاه پهلوی که از کمونیسم هراس داشت در جناح آمریکا قرار گرفت و سیاست خارجی ایران در زمان عملاً دنباله‌رو منافع و جهت‌گیری سیاست خارجی آمریکا گشت. در مورد عربستان سعودی نیز وضعیت به همین صورت بود. در آغاز هدف دولت آمریکا از حضور در عربستان حفظ منافع شرکت‌های نفتی آمریکا بود اما آغاز جنگ جهانی دوم و شروع نبرد در اروپا سیاستمداران و نظامیان آمریکا را متوجه اهمیت استراتژیک نفت گرداند. بدین شکل رابطه‌ای میان آمریکا و عربستان تحقق پیدا کرد که مبنای آن مبادله نفت سعودی در مقابل کمک‌های امنیتی آمریکا بود (طارمی، ۱۳۷۸: ۱۴۳). در طی جنگ سرد این روابط به شکل عمیق‌تری ادامه یافت و عربستان سعودی نیز که یک رژیم نو پا بود به حمایت‌های آمریکا جهت ثبات داخلی نیاز داشت. براین اساس سیاست خارجی عربستان نیز هم سو با ایالات متحده گشت و همچون ایران در جناح بلوک غرب قرار گرفت. لذا با این محاسبات بود که آمریکا به شدت از عربستان سعودی حمایت کرد و کمک‌های لازم را به این کشور ارائه نمود به گونه‌ای که تا پیش از سال ۱۹۴۷، میزان کمک‌های مالی آمریکا به عربستان سعودی به ۱۰۰ میلیون دلار آمریکا رسیده بود که در آن ایام کمک قابل ملاحظه‌ای محسوب می‌گردید (طارمی، ۱۳۷۸: ۱۵۰). یکی از زمینه‌های کمک آمریکا به عربستان همچنین مربوط به کمک‌ها و فروش تسلیحاتی بوده است به نحوی که از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۱، عربستان سعودی حدود ۶۰ میلیارد دلار تسلیحات نظامی از آمریکا خریداری کرد (کمپ، ساندرز، ۱۳۸۴: ۷۶).

۴. دکترین نیکسون و خلیج فارس

جنگ ویتنام ضربه‌ی مالی و احساساتی سنگینی را برای ایالات متحده رقم زد و این مساله موجب شد که رئیس‌جمهور وقت حفظ منافع آمریکا را نه با حضور مستقیم بلکه با واگذاری امنیت منطقه به قدرت‌های منطقه‌ای تأمین نماید. در واقع فشار استراتژی شوروی در دهه ۱۹۷۰ به اوج خود رسید و این امر با کوفتگی آمریکا در دوران بعد از جنگ ویتنام و اشتیاق فراوان غربی‌ها به تشنج‌زدائی در هم آمیخت، به گونه‌ای که به نظر می‌رسید آمریکا آماده است جنگ سرد را حتی با پذیرش فرودستی استراتژیکی خود خاتمه دهد. ابتکار هوشمندانه نیکسون در گشایش روابط آمریکا و چین، زمینه ژئواستراتژیکی^۱ را تغییر داد ولی نتوانست پاسخگوی اختلافات و ضعف روحیه داخلی آمریکا باشد. شرایط مزبور موجب شد که وزیر خارجه وقت، هنری کیسینجر^۲، که خود به بدبینی تاریخی گرایش داشت، فعالانه به جستجوی الگوی سازش کارانه‌ای از نوع صلح وستفالی^۳ برآید: هر یک از طرفین قلمرو ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی خود را حفظ کند (برژنیسکی، ۱۳۷۱: ۳۱). بدین جهت بود که دکترین نیکسون در سال ۱۹۶۹ به‌وسیله‌ی نیکسون، رئیس‌جمهوری آمریکا، در جزیره گوام اعلام گردید تا از این طریق، برای حفاظت از منافع جهانی آمریکا، به قدرت‌های منطقه‌ای کمک کند. از آنجا که با خروج نیروهای انگلیسی منطقه خلیج فارس دچار خلأ قدرت شده بود و آمریکا نیز از بعد جنگ دوم منافع ملی قابل توجهی در آن داشت، منطقه خلیج فارس مناسب‌ترین مکان برای تجلی این دکترین بود؛ اما، به خاطر افکار عمومی و تعهد بیش‌ازحد لازم نظامی و پاره‌ای مسائل دیگر، از توسعه یک سیاست امنیتی منطقه‌ای پرهیز شد و در نتیجه سیاست همکاری فزاینده امنیتی با ایران و عربستان سعودی (سیاست به اصطلاح دوستونی) در پیش گرفته شد (فضل‌اللهی، ۱۳۷۷: ۷۵).

به‌طور کلی می‌توان دلایل دکترین نیکسون و تغییر استراتژی آمریکا را به شرح زیر برشمرد:

۱. افزایش نارضایتی مردم آمریکا به دلیل بحران اقتصادی و بی‌کاری ناشی از جنگ ویتنام؛
۲. مخالفت مردم صلح‌دوست آمریکا و جهان با مداخله آمریکا در ویتنام؛
۳. عدم موفقیت آمریکا در جلوگیری از نفوذ کمونیسم در کشورهای آسیای شرقی؛

1. Geostrategy
2. Henry Kissinger
3. Peace of Westphalia

۴. فشار مجتمع‌های نظامی صنعتی به دولت برای فروش سلاح؛
۵. خروج فرانسه از کمیته نظامی ناتو^۱ و استراتژی به‌سوی شرق آلمان که باعث ضعف بیشتر آمریکا شده بود (ازغندی، ۱۳۸۷: ۳۳۵).

در واقع از ابعاد اساسی دکترین نیکسون مربوط به سیاست دوستونی بود و استراتژی «دوستون» در منطقه (ایران و عربستان سعودی) بعنوان بخشی از دکترین نیکسون معروف گردید. به این معنی که ایالات‌متحده آمریکا با دادن کمک‌های نظامی - اقتصادی به کشورهای دوست و متحد خود در منطقه، این امکان را فراهم می‌ساخت که آن‌ها مستقیماً و با استفاده از وسایل، تجهیزات، نفرات و امکانات موجود، مسؤولیت دفاع از منطقه را خود به عهده گیرند. و چنین بود که ایالات‌متحده آمریکا این دو کشور دوست و هم‌پیمان را، بعنوان ابزار و وسیله تأمین امنیت در کل منطقه، در زمینه نظامی تقویت می‌کرد و یاری می‌داد. در راستای همین سیاست و دکترین بود که همه امکانات اقتصادی، تکنولوژیک و نظامی واشینگتن^۲، به‌سوی تهران و ریاض نشانه‌گیری شده بود (لاهوئی، ۱۳۷۴: ۵۴). بر این اساس بود که نیکسون سیاست چهارگانه‌ی زیر را برای منطقه‌ی خلیج فارس مشخص نمود: ۱- همکاری نزدیک با ایران و عربستان به‌عنوان پایه‌های ثبات منطقه؛ ۲- حضور نظامی نیروی دریایی آمریکا به مقدار اندک در حد سه کشتی از واحد فرماندهی خاورمیانه؛ ۳- افزایش فعالیت‌های دیپلماتیک در منطقه و توسعه کمک‌های تکنولوژی به آن کشورها؛ ۴- کاستن از توجه کشورهای کوچک منطقه به انگلستان در جهت تأمین نیازهای امنیتی آنان (آدمی، دشتگرد، ۱۳۹۱: ۵). در ادامه‌ی بحث به بررسی تبعات این استراتژی برای سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان به عنوان ستون‌های اصلی این استراتژی در خلیج فارس و خاورمیانه خواهیم پرداخت.

۴-۱. دکترین نیکسون و سیاست خارجی ایران

دکترین دوستونی نیکسون برای سیاست خارجی ایران تبعاتی را در برداشت که به‌طور کلی می‌توان این تبعات را در دو بعد کلی مورد بررسی قرار داد. نخستین بعد مربوط به عمیق‌تر شدن رابطه ایران و آمریکا می‌باشد و بعد دوم مربوط به جایگاه ایران در معادلات منطقه‌ای. در این بخش به بررسی هر دو بعد می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه این ابعاد، سیاست

1. North Atlantic Treaty

2. Washington, D.C.

خارجی ایران را در مقایسه با سیاست خارجی عربستان دارای جهت‌گیری و جایگاه خاصی نمود و مؤلفه‌های متفاوت سیاست خارجی ایران در مقایسه با عربستان در این زمینه چه بوده است. در رابطه با بعد اول تأثیر سیاست دو ستونی یعنی گسترش روابط و عمیق‌تر شدن روابط ایران و آمریکا باید اشاره نمود که این روابط در حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی صورت پذیرفت و آمریکا در راستای افزایش قدرت ایران به عنوان حافظ منافع این کشور در منطقه، مدرن‌ترین سلاح‌ها را در اختیار ایران قرار داد. در واقع دلیل اصلی مجهز کردن ایران به انواع سلاح‌ها این بود که آمریکا خود به‌طور مستقیم در منطقه‌ی خلیج فارس دخالت نکند (Ramazani, 1976:333). لذا سفر ریچارد نیکسون در روزهای ۹ و ۱۰ خرداد ۱۳۵۱، (۱۳۰ و ۳۱ مه ۱۹۷۲) به تهران، جلوه جدیدی به نقش آمریکا در معاملات تسلیحاتی با ایران بخشید. وی قبل از سفر به ایران، در اقامتی کوتاه در مسکو، قرار داد «سالت یک»^۱ را با سران شوروی امضا کرد و در تهران، محمدرضا پهلوی را مطمئن ساخت که هیچ توافقی بین دو ابر قدرت به ضرر ایران صورت نگرفته است. این سفر در ساختن ماشین جنگی ایران اثری حیاتی داشت. بدون تعهدهایی که در آن زمان شد، احتمال اینکه شاه بتواند با چنان سرعتی به دنبال دستیابی به سلاح‌های پیچیده و سریع برود، بسیار کم بود. اما در این سفر آن‌ها متعهد شدند که نیروهای مسلح شاه را به جدیدترین سلاح‌های ساخت ایالات متحده مجهز نمایند. بر اساس نتایج این دیدار، ایران در خرید هر نوع سلاح نظامی، به غیر از تجهیزات هسته‌ای و کشتار جمعی، که در زرادخانه آمریکا یافت می‌شد، توانمند گردید. دو ماه بعد از این سفر کیسینجر در یادداشتی به نام رئیس‌جمهور آمریکا به وزیران دفاع و امور خارجه دستور داد هرگونه جنگ‌افزاری که شاه بخواهد در اختیارش بگذارند (فراهانی، ۱۳۸۵: ۶۳).

بنابراین ریچارد نیکسون در ماه مه ۱۹۷۲ با فروش هر نوع سلاح متعارف موجود در زرادخانه آمریکا، از جمله هواپیماهای پیشرفته F-14 و آواکس، موشک‌های فونیکس و ماوریک، ناوشکن‌های اسپروانس، و معادل ۵۰۰ میلیون دلار دستگاه‌های الکترونیکی کنترل و مراقبت، موافقت کرد. این تصمیم، همراه با چهار برابر شدن بهای نفت در اواخر ۱۹۷۳ و اوایل ۱۹۷۴، موجب افزایش ۶۰۰ درصدی هزینه‌های نظامی ایران و ده برابر شدن صادرات نظامی آمریکا به ایران بین سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۷ گردید (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۴۱). براساس آمار وزارت دفاع آمریکا، در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۷ مبلغ ۱۶/۷۴ میلیارد دلار سلاح را به ایران

1. Salt 1

صادر نموده است. به عنوان مثال ایران در سال ۱۹۷۴ همزمان با افزایش قیمت نفت بیشترین خرید را به مبلغ ۴۳۷۳/۲ میلیون دلار انجام داده است (اسدی، ۱۳۹۳: ۳۵۹). علاوه بر کمک های نظامی، آمریکا روابط سیاسی خود را نیز به شدت با ایران گسترش داد و سفرهای مقامات سیاسی آمریکا به ایران بسیار افزایش یافت، همچنین مقامات ایرانی نیز سفرهای خود را به آمریکا گسترش دادند. در واقع از سال ۱۳۵۱ مناسبات ایران و آمریکا در زمینه های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رو به توسعه بوده است و عملاً به صورت بارزی از صمیمانه ترین روابط بین کشورها درآمده بود. به دعوت شاه، نیکسون در ۱۰ و ۱۱ خرداد ۱۳۵۱ از ایران دیدار رسمی به عمل آورد. انتصاب ریچارد هلمز^۱ سفیر جدید آمریکا در ایران موجب روابط عمیق آمریکا و ایران شد و این دوره را می توان بهترین دوره روابط ایران و آمریکا نامید (ازغندی، ۱۳۸۷: ۳۳۵). بعد دیگر روابط ایران و آمریکا مربوط به کمک ها و حمایت هایی است که در زمینه ی اقتصادی برای ایران صورت گرفت. در فروردین سال ۱۳۵۰ طی سفری که موریس استنس^۲ وزیر بازرگانی آمریکا به ایران داشت زمینه برای ایجاد اتاق بازرگانی ایران و آمریکا فراهم شد. طی این روابط ایران همچنین از وام ها و کمک های زیادی از آمریکا و نهادهای بین المللی برخوردار گشت. به عنوان مثال در بانک بین المللی ترمیم و توسعه^۳ مبلغ ۹۶ میلیون دلار در اختیار بانک توسعه ی صنعتی و مصرفی ایران و صندوق تعاون کشاورزی قرار داد. همچنین سرمایه گذاری آمریکا در ایران و روابط تجاری نیز بسیار گسترش یافت و شرکت های مختلف آمریکایی نیز در ایران فعالیت داشتند (ازغندی، ۱۳۸۷: ۳۴۸-۳۴۷).

روابط عمیق بین دو کشور زمینه را برای تبدیل ایران به یک قدرت منطقه ای فراهم ساخت و ایران را در حوزه ی خلیج فارس به عنوان حافظ امنیت و ثبات منطقه معرفی نمود. این همان چیزی است که از آن با نام ژاندارمی ایران در منطقه یاد شد. سپردن نقش ژاندارمی منطقه به شاه از سوی غرب که در واقع نقش برتر منطقه ای را به شاه می داد. در شرایطی که ایالات متحده آمریکا در گرداب جنگ ویتنام درگیر بود، ایران می توانست منافع استراتژیک و اقتصادی غرب بویژه آمریکا را که بشدت به نفت منطقه نیازمند بود حفظ نماید زیرا در شرایط دو قطبی، آمریکا نگران گسترش حضور شوروی ها در منطقه اقیانوس هند بود. پس از اینکه بریتانیا اعلام کرد نیروهایش را از منطقه خلیج فارس خارج خواهد کرد - اواسط دهه

1. Richard Helms
2. Morris Stance
3. International Bank for Reconstruction and Development

چهل - ایران توجه استراتژیک خود را بر تنگه هرمز، بنادر و جزایر آن متمرکز کرد. در این مقطع زمانی، شاه توانسته بود با سرکوب نیروهای معارض در داخل ثبات مورد نیاز را ایجاد نماید، همچنین با ورود به قراردادهای منطقه‌ای و بین‌المللی تا حدودی جایگاه بین‌المللی خود را تثبیت کند (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۱: ۲۶). لذا شاه در موقعیتی قرار داشت که بتواند به اجرای سیاست‌هایی در ماورای مرزها روی آورد. بدین ترتیب ایران در دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) با وابستگی به سیاست واشنگتن، تعهدات عمده‌ای بر عهده گرفت؛ ایران نه تنها ژاندارم امنیت خلیج فارس شد، بلکه در نقاط دیگر جهان و دور از مرزهای ایران دنباله‌رو سیاست واشنگتن گردید. به‌عنوان مثال: ایران تأمین‌کننده‌ی انرژی برای اسرائیل و دولت نژادپرست آفریقای جنوبی و رژیم یان‌اسمیت در رودزیا شد. همچنین شاه ایران و رژیم او به‌صورت عامل و نیروی بازدارنده در برابر همسایگان خود که با دولت اتحاد جماهیر شوروی روابط دوستی و همکاری داشتند، مانند عراق و افغانستان شناخته شد. واشنگتن برای مقابله با بغداد و کابل و به زعم خود توسعه‌طلبی مسکو، مخالفان این رژیم‌ها را از طریق ایران، محرمانه یاری کرد (برشنده، ۱۳۸۹: ۱۹۱). ایران در اشکال غیرمستقیم نیز با فرستادن هواپیماهای فانتوم در سال ۱۹۷۲ م برای کمک به تیو، ریاست‌جمهوری ویتنام جنوبی، قرار دادن تسلیحات روسی خریداری‌شده از اسرائیل و شوروی در اختیار کردهای عراق در سال ۱۹۷۰ م، دادن هواپیماهای جنگی به مراکش و اردن و کمک به زئیر برای مبارزه با شورش ایالت شابا و به سومالی در مبارزه با اتیوپی، مداخله خارجی نمود (چمنکار، ۱۳۸۵: ۵۰). نمونه‌ی بارز و پراهمیت مداخله‌ی شاه در مسائل منطقه و تلاش برای حفظ ثبات منطقه را می‌توان در جنبش ظفار ملاحظه نمود. شورش ظفار در سال ۱۹۶۴ شروع شد و شورشیان در سال ۱۳۶۹ توانستند دو سوم استان ظفار را در اختیار گیرند. بالاخره به درخواست سلطان قابوس در سال ۱۹۷۳ نیروهای ایرانی وارد عمان شدند و توانستند این شورش را پس از چند سال دفع نمایند. این واقعه یک پیروزی بزرگ برای شاه ایران به شمار آمد (جعفری ولدانی، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۷). لذا به طور کلی سیاست خارجی ایران در این دوران مبتنی بر دو اصل قرار گرفت: یکی گسترش روابط با آمریکا و دوم حافظ امنیت خلیج فارس و سیاست خارجی کنشی در این حوزه و تبدیل شدن به قدرت برتر خلیج فارس. چنانچه ایالات‌متحده نیز در این زمینه به نقش برتر ایران تأکید می‌ورزد و در واقع بخشی از نگرش جدید آمریکا پاسخی به توانمندی نظامی و اقتصادی ایران است. از نظر آن‌ها تفوق ایران بر خلیج فارس کاملاً پر قدرت است. در زمینه‌ی جمعیت و

تولید ناخالص ملی ایران از همسایه‌های خود پیشی گرفته است و نیروی دریایی، هوایی و زمینی آن نیز مجهزترین و بزرگترین است (Pfau, 1974: 152).

۲-۴. سیاست خارجی عربستان و دکترین نیکسون

دکترین نیکسون سیاست خارجی عربستان سعودی را نیز تحت تأثیر قرار داد و موجب جهت‌گیری خاصی برای سیاست خارجی این کشور شد. چنانچه اشاره گردید طبق دکترین نیکسون، ایران به ژاندارم منطقه تبدیل شد و از آن پس ایران در معادلات منطقه‌ای حوزه‌ی خلیج فارس و حتی اقیانوس اطلس نقشی اساسی ایفا نمود. اما دکترین نیکسون برای عربستان سعودی همچون ایران ارزش و اهمیت استراتژیک در صلح‌سازی به عنوان یک دولت قوی و قدرتمند قائل نبود. در واقع از نظر آمریکا عربستان سعودی با یک جمعیت پراکنده هرگز یک کاندید جدی برای بازی یک نقش هم‌تراز با ایران نبود (Stork, Wenger, 1991: 22). به عبارتی سیاست خارجی عربستان در این زمان اگرچه در محور و مدار غرب قرار داشت اما مانند سیاست خارجی ایران دارای یک سیاست کنشی و فعال در منطقه نبود. در واقع عربستان سعودی به این دلیل توسط ایالات‌متحده انتخاب شده بود که از منابع نفتی عظیمی برخوردار بود و این منابع می‌توانست نیازهای مادی لازم را برای ایجاد امنیت در منطقه برای آمریکا فراهم سازد. این منابع مادی که در واقع مربوط به حوزه‌های نفتی عربستان می‌باشد آنچنان برای آمریکا مهم بود که در سال ۱۹۷۵ کسینجر طرحی را برای اشغال چاه‌های نفت خلیج‌فارس تهیه کرد که در نشریه‌ی کامنتری^۱ انتشار یافت. همچنین طی مقاله‌ای که با عنوان تسلط یافتن بر نفت در مجله‌ی هارپر^۲ منتشر شد نویسنده‌ی آن با نام مستعار ام. ایکنوتوس^۳ با صراحت پیشنهاد کرده بود که حوزه‌های نفتی خلیج‌فارس و قبل از همه عربستان و کویت اشغال شوند (جعفری ولدانی، ۱۳۹۴: ۱۲۳). این مساله بیانگر اهمیتی است عربستان به لحاظ نفتی برای آمریکا داشته است. بنابراین از بین دو ستون عمده، انتخاب اول، ایران بود، و به عربستان در درجه دوم بیشتر از دیدگاه تأمین‌کننده مالی برنامه‌های امنیتی، توجه می‌شد. عربستان به علت کمی جمعیت و عقب‌ماندگی صنعتی و فقدان سازمان‌های اداری و سیاسی مستحکم، با وجود ثروت ناشی از نفت نمی‌توانست ژاندارم باشد. نیکسون مهم‌ترین علت جایگاه درجه

1. Commentary

2. Harper

3. M.ignotus

دوم عربستان را در سیاست دو ستون به‌خوبی مطرح می‌سازد: «به‌هرحال سعودی‌ها متحد مرموزی به شمار می‌روند، زیرا بیم آن است که چه‌بسا در برابر حکومت‌های افراطی عرب عقب‌نشینی کنند.» (چمنکار، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۴).

با وجود این که عربستان سعودی مانند ایران در معادلات منطقه‌ای تأثیر چندانی نداشت و در این زمینه دارای ضعف اساسی بود اما ایالات متحده همچون ایران، عربستان سعودی را نیز به سلاح‌های پیشرفته مجهز نمود. این کمک‌ها به‌گونه‌ای بود که هزینه‌های دفاعی عربستان از مبلغ ۲۴۳ میلیون ریال سعودی در سال ۱۹۶۱ م، به ۴۱۴ میلیون ریال در سال ۱۹۶۳ م، افزایش یافت. در سال ۱۹۷۰ این مبلغ به ۹۲۵ میلیون ریال و در سال ۱۹۷۱ به ۱۱۳۸ میلیون ریال سعودی رسید (فراهانی، ۱۳۸۵: ۱۵۶). اما این هزینه‌های هنگفت نظامی برخلاف دولت ایران که موجب یک سیاست خارجی کنشی و مداخله‌گر شد به هیچ وجه عربستان سعودی را درگیر در مسائل منطقه‌ای نکرد. یکی از دلایل اصلی این مساله نیز ضعف ساختارهای سیاسی و نظامی عربستان به‌عنوان یک دولت نو پا در حوزه‌ی خلیج فارس بود. به لحاظ نظامی نیز عربستان همچنان از ایران عقب بود. به‌عنوان مثال جدول زیر نیروی انسانی نظامی ایران را در سال ۱۹۷۱ نشان می‌دهد که در این جدول نیروی انسانی ایران ۴ برابر نیروی انسانی نظامی عربستان در منطقه است و این برابر برتری و توان عملکرد نظامی بیشتر ایران می‌باشد (bin Salman al-Saud, 2003:73).

نیروی انسانی نظامی ایران، عراق و عربستان در سال ۱۹۷۱ (با واحد هزار)

کشور	نیروی زمینی	نیروی دریایی	نیروی هوایی
ایران	۱۸۱،۱۵۰	۹	۲۲
عراق	۹،۵۸۵	۲	۸
عربستان	۴،۱۳۵	۱	۵

Source: bin Salman al-Saud, Faisal. (2003). Iran, Saudi Arabia and the Gulf Power Politics in Transition 1968–1971, New York: Palgrave Macmillan a division of St. Martin's Press, p173

بنابراین عربستان و حوزه‌ی کنش سیاست خارجی آن در این دکترین بیشتر به تأمین منابع مالی محدود شد. نمونه‌ی این سیاست خارجی را می‌توانیم در جنبش ظفار مشاهده نماییم که در طی تدارکی که کمونیست‌های یمن جنوبی و بر ضد سلطنت‌طلبان می‌دیدند عربستان با

ارسال منابع مالی و سلاح به تجهیز سلطنت‌طلبان در مقابل این جنبش مبادرت ورزید. اما برخلاف عربستان، ایران اولویت اصلی امنیت سازی خلیج فارس شد به گونه‌ای که ایران برای آمریکا در حوزه‌ی خلیج فارس به گونه‌ای اهمیت داشت که در سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲ خلیج فارس و ایران در ذهن نیکسون و کسینجر مترادف هم گردید (Alvandi, 2012: 354).

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی آمریکا در جنگ سرد، در حوزه‌ی خلیج فارس دارای ابعادی کاملاً امنیتی و استراتژیک بوده است. سیاست دوستونی که در دوره‌ی نیکسون به اجرا در آمد نیز در راستای تأمین همین اهداف استراتژیک آمریکا صورت پذیرفته است. اما آنچه در رابطه با این سیاست دارای اهمیت است تأثیری است که سیاست خارجی و استراتژی آمریکا بر سیاست خارجی دو کشور ایران و عربستان داشته است. در واقع هدف آمریکا از برگزیدن این دو کشور بدین خاطر بوده است که در حوزه‌ی خلیج فارس این کشورها از بیشترین مرز برخوردار بوده و منابع نفتی عظیمی نیز در این دو کشور وجود دارد. علاوه بر این همسایگی ایران با شوروی نیز باعث اهمیت بیشتر ایران برای آمریکا شده است. اما چنان چه اشاره گردید از میان دو کشور، ایران از جایگاهی بسیار مهم در سیاست خارجی آمریکا در این مقطع و در این استراتژی برخوردار بوده است.

ایران به دلیل جمعیت بیشتر، توانمندی نظامی و همچنین همسایگی با شوروی از اهمیتی بیشتر برای آمریکا برخوردار بود و بر همین اساس بود که حفظ امنیت منطقه در حوزه خلیج فارس و حتی اقیانوس هند به ایران واگذار شد. این مسائل در واقع باعث شد که آمریکا در منطقه به ایران و توانمندی آن برای حفظ ثبات منطقه اهمیت بیشتری بدهد و جایگاه ویژه‌ای برای ایران در جهت حفظ امنیت منطقه قائل شود. در مقابل عربستان سعودی تنها نقش مالی حفاظت منطقه را بر عهده داشت و مانند ایران از توانمندی قابل توجهی برای مداخله در مسائل منطقه و تلاش برای اتخاذ یک سیاست کنشی را نداشت. لذا در یک جمع‌بندی می‌توان اشاره نمود که سیاست دوستونی برای ایران یک سیاست خارجی فعال و کنشی ساخت که ایران را به عنوان رهبری منطقه‌ی خلیج فارس و حافظ ثبات منطقه معرفی نمود از طرفی عربستان را ضمن اینکه در دایره‌ی حفاظ امنیتی ایران قرار داد صرفاً به لحاظ مالی و اقتصادی توانست سیاست خارجی خود را در منطقه پیش ببرد و در جهت دلخواه خود گام بردارد. به عنوان مثال

در رابطه با شکل‌گیری جنبش یمن جنوبی دولت عربستان از طریق حمایت از سلطنت‌طلبان و حمایت مالی تلاش داشت تا اهداف سیاست خارجی خود را پیش ببرد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آدمی، علی؛ دشتگرد، مجید (۱۳۹۱). «ایالات متحده و مهار متخاصمان در چارچوب احاله مسؤولیت»، پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال اول، شماره ۳، زمستان، صص ۲۸-۱.
- احمدی، حمید (۱۳۸۸). «خاورمیانه و نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد»، مجله سیاست، شماره ۱۱، پاییز، صص ۳۶-۱۹.
- ادیبی، مهدی (۱۳۷۸). «جایگاه ژئوپلیتیکی ایران پس از جنگ سرد»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۴۵ و ۱۴۶، مهر و آبان، صص ۶۷-۶۰.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۷). روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰، تهران: قومس.
- اسدی، بیژن (۱۳۹۳). خلیج فارس و مسائل آن، تهران: سمت.
- امجد، محمد (۱۳۸۳). «روند شکل‌گیری سیاست خارجی مداخله جویانه در آمریکا»، مجله مطالعات منطقه‌ای، شماره ۱۹، تابستان، صص ۲۴-۱.
- ایمانی، مصطفی (۱۳۸۷). «کلان: تأمین اجتماعی و امنیت ملی»، مجله تأمین اجتماعی، شماره ۲.
- برشنده، مرتضی (۱۳۸۹). «عوامل مؤثر در گسترش روابط نظامی ایران و آمریکا در دوران نیکسون و پیامدهای آن»، مجله مطالعات تاریخی، شماره ۲۹، تابستان، ۲۱۷-۱۶۶.
- برژینسکی، زیگنیو (۱۳۷۱). «جنگ سرد و پیامدهای آن»، ترجمه مجتبی امیری، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۳ و ۶۴.
- بوزان، بری (۱۳۹۰). ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالمجید حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پالمر، رابرت روزول (۱۳۹۲). تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران: امیرکبیر.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۹). «ژئوپلیتیک تنگه هرمز و روابط ایران و عمان»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره سوم.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۹۴). چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- چمنکار، محمدجعفر (۱۳۸۵). «دکترین نیکسون و ژاندارم خلیج فارس»، مجله زمانه، شماره ۵۲.

دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۹). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: انتشارات سمت.

شیخ نوری، محمد امیر؛ ولی پور، محمد (۱۳۸۵). «ایران، امریکا و جنگ جهانی دوم»، مجله زمانه، سال پنجم، شماره ۴۴.

طارمی، کامران (۱۳۷۸). «بررسی ریشه‌های پیدایش رابطه حامی-پیرو میان آمریکا و عربستان در دوران جنگ جهانی دوم»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۴۵.

کمپ، جفری. ساندروز، پائول (۱۳۸۴). «آمریکا، روسیه و خاورمیانه بزرگ: چالش‌ها و فرصت‌ها»، ترجمه سید جواد صالحی، *مجله مطالعات منطقه‌ای*، شماره ۲۳ و ۲۴.

گازپوروسکی، مارک ج. (۱۳۷۱). «روابط امنیتی ایران و ایالات متحده»، ترجمه احمد شمس، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۶۵ و ۶۶.

فراهانی، حسن (۱۳۸۵). «دکترین نیکسون و پیامدهای آن در ایران»، *مجله مطالعات تاریخی*، شماره ۱۲. فضل‌اللهی، یدالله (۱۳۷۷). «تأثیر انقلاب اسلامی بر استراتژی‌های آمریکا»، *مجله مطالعات انقلاب اسلامی*، دوره اول، شماره ۱.

قرشی، یوسف؛ جمیری، محمد (۱۳۸۷). «اصل چهار ترومن در ایران»، *مجله تاریخ معاصر ایران*، شماره ۴۶.

لاهوئی، علی (۱۳۷۴). «ایالات متحده آمریکا و امنیت خلیج فارس»، ترجمه هوشنگ لاهوتی، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۹۳ و ۹۴.

همراز، ویدا (۱۳۷۸). «جامعه ایرانی و اصل چهار ترومن»، *مجله تاریخ روابط خارجی*، سال اول، شماره ۱.

ب) منابع انگلیسی

bin Salman al-Saud, Faisal (2003). *Iran, Saudi Arabia and the Gulf Power Politics in Transition 1968-1971*, New York: Palgrave Macmillan a division of St. Martin's Press.

Leffler, Melvyn P. & Arne Westad, Odd (2010). *The Cambridge History of the Cold War*, Cambridge: Cambridge University Press.

C. Tucker, Spencer (2008). *The Encyclopedia of the Cold War. A Political, Social, and Military History*, California: Library of Congress Cataloging-in-Publication Data.

Alvandi, Rohan (2012). "Nixon, Kissinger, and the Shah: The Origins of Iranian Primacy in the Persian Gulf", *Diplomatic History*, 36: 2.

- Stork, Joe & Martha, Wenger (1991). "The US in the Persian Gulf: From Rapid Deployment to Massive Deployment", **Middle East Report**, No. 168, No Place to Hide (Jan. - Feb., 1991), pp. 22-26.
- Pfau, Richard (1974). "The Legal Status of American Forces in Iran", **Middle East Journal**, Vol. 28, No. 2 (spring, 1974), pp. 141-153.
- K. Ramazani, Rouhollah (1976). "Iran and the United States: An Experiment in Enduring Friendship", **Middle East Journal**, Vol. 30, No. 3, Bicentennial Issue (summer, 1976), pp. 322-334.

